بسم الله الرّحمن الرّحيم

الحمدُللّه ربِّ العالَمين

و الصّلوةُ علیٰ أفضلِ المرسلين محمّدٍ و آلِه الطّاهرين

و اللعنةُ علي أعدائِهم أجمعين

 نوشتار پيش رو مجموعه‌اي است از چند سخنراني كه توسط حضرت علاّمه آيت‌الله حاج سيد محمدحسين حسيني طهراني ـ قدّس الله نفسه ـ در روزهاي جمعه سنۀ ١٣٩١ ه‍ . ق در مسجد قائم طهران ايراد گرديده است و محوريتِ آن مباحثْ لزوم ربطِ وثيق و تعلّق تام و توجّه كامل به ولايت حضرات معصومين عليهم السلام در همۀ امور زندگي و شراشر وجود مي‌باشد.

 ناگفته نماند كه اين مباحث در شرايطي ايراد شد كه پاره‌اي از سخنوران و نويسندگان در سخنراني‌ها و نوشتجات خويش به عدم لزوم اعتصام به حبل الله الممدود، يعني ذوات مقدّسۀ معصومين عليهم السّلام تأكيد و اصرار مي‌ورزيدند و صرفاً قيام به تكاليف و احكام ظاهريّه را بدون توجّه نفس و تعلّق به مبدأ و منبع آن، كافي و وافي مي‌پنداشتند و به خيالِ تحقّق وحدت بين سنّت و تشيّع، بر مانعيّت التزام به ولايت و عقد قلبي به حقيقت ذوات مقدّسه، در تحقّق این مقصد و غايت تأكيد مي‌نمودند.

 اين گروه بر اين باور بودند كه مقصود از ارسال رُسُل و انزال كتب، تشريع تكاليف و احكامي است كه بشر را در گذران حيات دنيوي از جهت بقاء و اِبقاء روابط اجتماعي و تكاليف شخصي به مرتبۀ اعتدال مي‌رساند و بيش از اين، تعهّد و تكليفي بر عهدۀ شريعت و ديانت نمي‌باشد. حال اين واسطه هركس و هر طريقي مي‌تواند باشد؛ مهم نفس دستورات و احكام است و بس! و همين نكتۀ مهم و اساسي بر اساس توهّم و تخيّل اينان بود كه عدّۀ بسياري از صحابۀ رسول خدا را پس از ارتحال حضرت، به‌سمت و سوي ديگري كشاند و از محور اصلي ديانت و شريعت دور گردانيد.

 رسول خدا صلي الله عليه و آله و سلم بر خلاف زعم و توهّم اين‌گونه افراد، بارها به اقتران و معيّت اين دو اصل مهم يعني قرآن و عترت تأكيد مي‌ورزيد و مي‌فرمود: «إنّي تاركٌ فيكُم الثّقلَين، كتابَ الله و عترَتي اهل بيتي، و إنّهما لن يَفترِقا حتّيٰ يَرِدا عليّ الحَوضَ.»[[1]](#footnote-1)

 برخلاف حدس و گمان اين‌گونه افراد، محوريّت التزام به احكام و تكاليف بر عقد قلبي و اعتقاد نفس به حضور ولايت و احاطۀ علمي و عينيِ حضرات معصومين عليهم السّلام بر زواياي وجودي و افعال و تصرفات شخصي افراد مي‌باشد؛ كه بدون توجّه به اين نكته، انسان به مجسّمه‌اي خشك و جامد و بي‌روح مبدّل مي‌گردد كه اثري بر رفتار و گفتار او گرچه بر حسب ظاهر آراسته و ممدوح باشد، مترتب نمي‌گردد.

 اين افراد از اين نكته غافل‌اند كه دين صرفاً براي ايجاد رفاه اجتماعي و امنيّت شغلي و حفظ و حراست از جان و مال و اعراض نيامده است؛ بلكه پرداختن به اين امور و دخالت در قضايا و حوادث و امور اجتماعي به‌عنوان مقدّمه و ايجاد بستر مناسب جهت تربيت نفس و تزكيۀ قلب و صعود به مراحل قرب ربوبي و تجرّد و توحيد است، كه اين هدف و مقصود جز با التجاء به عتبۀ صاحبان ولايت و امامت امر امكان‌پذير نمي‌باشد.[[2]](#footnote-2)

 بنابراين تفاوت دو فرهنگ تشيّع و تسنّن ـ حتّي در صورت صحّت تكاليف و استقامت احكام ـ در اين است كه در فرهنگ شيعه به‌واسطۀ اتّصال قلبي و توجّه انسان به ولايت معصومين عليهم السّلام، حركت نفس از عوالم كثرت و شهوات به‌سوي عوالم توحيد و معرفت حق، حاصل مي‌شود و انسان با استمداد از نفوس قدسي حضرات معصومين عليهم السّلام از هر آفت و بلاء و مانعي مصون و محفوظ خواهد ماند، ولي در فرهنگ تسنّن صرفاً به قيام و انجام تكاليف بدون سرمنشأ و مصدر آن توجّه گرديده است و بين اهل‌بيت پيامبر با ساير اصحاب از هر طبقه و صنف تفاوتي قائل نمي‌باشد و هم‌چنان‌که به سايرين از منظر يك ناقل و مسئله‌گو مي‌نگرند، به اهل‌بيت رسول خدا نيز چنين تفكّر و نگرشي دارند، و چه‌بسا سايرين را در مسئلۀ حكومت و خلافت و نيز در مقام افتاء به آنها ترجيح دهند!

 و به‌جهت تأكيد به همين نكتۀ محوري و اساسي است كه خداي متعال در قرآن كريم مي‌فرمايد: ﴿قُل لَّا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَىٰ﴾.[[3]](#footnote-3)

 حال بگذريم از اينكه كنارگذاشتن اهل‌بيت پيامبر و رجوع به ساير افراد چه انحراف و اعوجاجي را به‌وجود مي‌آورد كه حتي در مسائل عادي دنيوي نيز به هزار اشكال و ايراد دچار مي‌سازد!

 متأسفانه غفلت از اين مسئلۀ حسّاس باعث گرديد تا عده‌اي از مبلّغان و سخنوران به‌سمت نگرش اهل‌سنّت گرايش پيدا كنند و توجه به مهم‌ترين اصل از اصول ديانت را مُخِل به اجتماع و وحدت مسلمين بپندارند و در سخنان و نوشتارهاي خود به انحراف و اعوجاج گرفتار آيند.

 مرحوم والد معظم ـ روحي فداه ـ كه حقاً و حقيقتاً بايد ايشان را به‌عنوان ناطق مكتب اهل بيت سلام الله عليهم به‌حساب آورد، پيوسته در گفتارها و نوشتارها بر اين مطلب تأكيد مي‌ورزيدند و راه را از بيراهه باز مي‌شناساندند و طريق فلاح را از ضلالت نشان مي‌دادند و همه را به همان مقصد و غايتي كه اولياء دين واصل و فائز گشته بودند، هدايت و ارشاد مي‌كردند.

 مسئلۀ موالات با اهل‌بيت عصمت و متابعت بدون قيد و شرط از آنان، به‌نحوي كه حتي تصوّر و خطورِ وقوف و تأمّل در قبال اراده و مشيّت آنان راه نداشته باشد، به‌عنوان اصلي‌ترين و اساسي‌ترين آموزۀ فرهنگ تشيّع و مكتب حقّ مطرح مي‌باشد، چنان‌که رسول خدا صلي الله عليه و آله و سلّم فرمود: «ما نُودِيَ بشيءٍ مثلَ ما نُودِيَ بالوَلاية.»[[4]](#footnote-4)

 يك فرد مسلمان در نگرش ديني و اعتقادي تا به اين نكتۀ اساسي نرسد و ولايت معصوم عليه السلام را بر تمامي شراشر وجود خويش تفضيل نبخشد، ره به منزل مقصود نخواهد برد و نارسيده و ناپخته رخت از اين سرا به آخرت خواهد برد.

 رسالتي كه رسول خدا در روز غدير مأمور به ابلاغ آن بود معرّفي و ارائۀ يك مسئله‌گو نبود و نيز تعيين يك حاكم عادل در ميان امّت نبوده است؛ زيرا گرچه شناخت مسائل و احكام و اِشراف بر تكاليف شرعيه از اهميّت و جايگاه بسيار بالايي برخوردار است، ولي در تعيين سرنوشت و سعادت يك فرد نقش منحصر‌به‌فردي ندارد. چه‌بسا انسان در مقام عمل، تكليفي را به‌اشتباه انجام مي‌دهد و مورد عفو و رحمت و بخشش پروردگار قرار مي‌گيرد و يا در صورت اختلاف مجتهدين در فتوا قطعاً يكي از دو حكم، مخالف با كتاب‌الله و ما أنزل الله مي‌باشد، اما در عين حال شارع مقدّس قلم عفو بر روي خطاء و اشتباه افراد مي‌كشد و آن عمل را مورد قبول و رضاي خود مي‌گرداند؛ كما حقّق في محلّه.

 و هم‌چنين در مورد حكومت عادله و حاكم عادل نيز گرچه عدالتي كه به‌واسطۀ حكومت اولياي معصومين عليهم السلام اجراء و دائر گردد، با عدالت متعارف و مصطلح تفاوت فاحش دارد؛ ولي باز ايجاد امنيّت و عدالت و برقراري قسط و حقّ آزادي و بستر مناسب براي رشد و تعالي تا حدودي به‌واسطۀ حاكم عادل و منصف مي‌تواند متحقّق گردد،[[5]](#footnote-5) چنان‌که در طول تاريخ شواهدي بر اين مطلب به چشم مي‌خورد.

 رسالت پيامبر در روز غدير، معرّفي راه و طريق وصول به مرتبۀ فعليّت و تجرّد تامّ و توحيد مطلق و كمال انسانيّت و سعادت مطلقه و لا يتناهي و وفود در حرم قدس الهي به‌واسطۀ تسليم و انقياد و سرسپردن و عبوديّت در قبال حقيقت ولايت بوده است. مسئلۀ توضيح احكام و تكاليف و ادارۀ جامعه و حكومت حقّه جاي خود را دارد. مسلمان بدون ولايت، رُبات است و هيچ اثر و نتيجه‌اي بر اعمال و رفتار او مترتّب نخواهد شد.

 حقيقت دين همان روح و جان دين است كه به‌واسطۀ تحقّق به آن، نفس از مرتبۀ حيواني به‌سوي مراتب تجرّد عروج مي‌نمايد و بدون آن در همان مرتبه باقي مي‌ماند ـ گرچه به ظاهر، متمسّك به اسلام و عامل به احكام و تكاليف ظاهري مي‌باشد ـ و آن حقيقت، نفس ملكوتي معصوم عليه السلام است كه به‌واسطۀ اتصال به آن نفس قدسي، روح و جان انسان به حركت درمي‌آيد. فلهذا بزرگان فرموده‌اند:

>وصول به مرتبۀ توحيد و معرفت‌الله بدون اتّصال به ولايت و تربيت نفس تحت اشراف صاحب ولايت امكان‌پذير نمي‌باشد.[[6]](#footnote-6)

 چنانچه در اشعار منسوب به حضرت شيخ اجل محيي الدين عربي ـ رحمة الله عليه ـ آمده است:

رأيتُ ولائي آلَ طه وسيلةً \*\*\* علي رغم أهلِ البُعد يورثني القُربيٰ

فما طلَب المبعوثُ أجراً علي الهُديٰ \*\*\* بتبليغِه إلّا المودّةَ في القُربيٰ[[7]](#footnote-7)و[[8]](#footnote-8)

 و نيز ابن فارض مصري مي‌فرمايد:

ذهَب العُمرُ ضِياعاً و انقَضَي \*\*\* باطلاً إذْ لم أفُز مِنكم بشيءٍ

غيرَ ما أوليتُ مِن عِقدي وَلا \*\*\* عترةِ المبعوثِ حقّاً مِن قُصَيّ[[9]](#footnote-9)

 بنابراين تنها راه منحصر‌به‌فرد براي وصول به مدارج كمال، انقياد تامّ و بدون قيد و شرط نسبت به ساحت مقدّس اولياي معصومين عليهم السلام، و در زماننا هذا قطب عالم امكان و حبل الله الممدودُ بينه و بينَ خلقِه أجمعين، حضرت بقية الله حجّة بن الحسن المهديّ أرواحُنا لتُرابِ مَقدَمه الفداء مي‌باشد و هيچ فرد ديگري را بأيّ‌نحو‌ٍكان در رديف و طراز آن بزرگوار نبايد قرار داد و فقط و فقط طوع بندگي و رقّيّت او را به گردن آويخت و فقط در جهت تحصيل رضا و خشنودي ذات مقدّس او بايد قدم برداشت و از هر فرصتي براي شناخت واقعي او بحقّ المعرفة كوتاهي نورزيد و از هر قدم و اقدامي براي رسيدن به حريم ولايت او غفلت نكرد؛ چنانچه در روايت امام هادي عليه السلام به يزيد‌بن‌سليط است كه «امام معصوم را فقط خداي متعال مي‌شناسد»[[10]](#footnote-10) و هم‌چنان‌كه بزرگان اهل معرفت و بصيرت فرموده‌اند: «ولايت همان حقيقت توحيد، و حقيقت توحيد نيز نفس ولايت است.»[[11]](#footnote-11)

 و از اينجا به اين نكته پي مي‌بريم: علّت اينكه در روز غدير خداوند به رسول اكرم خطاب فرمود: ﴿وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ﴾[[12]](#footnote-12) چه بوده است، زيرا اسلام بدون ولايت مساوي است با صفر و هيچ!

و وصول به اين مرحله جز با پيمودن سلوك الي‌الله و تربيت و تزكيۀ سلوكي تحت اشراف و دستگيري يك عارف كامل و سالك واصل حاصل نمي‌گردد؛ چنان‌که مرحوم علّامه طباطبایي ـ رحمة الله عليه ـ بارها به شاگردان و ارادتمندان خود چنين مي‌فرمودند. و تبيين حقيقت ولايت و راه رسيدن به آن منحصراً در اختيار عارف واصل است، لا غير. و ساير افراد در تعريف و تبيين ولايت و امام عليه السلام رجماً بالغيب مطلبي ابراز مي‌دارند و از دور دستي بر آتش دارند، بدون آنكه هيچ خبري از آن آفاق عاليه و عوالم قدسيّه داشته باشند. و روي اين حساب، انسان فقط بايد به سخنان و تفاسير و كلمات اولياي الهي در اين عرصه گوش فرا دهد و مطالب آنان را به دقّت و تأمّل تامّ مورد تحقيق و متابعت قرار دهد.

 مرحوم علاّمه آية الله سيد محمدحسين حسيني طهراني ـ افاض الله علينا من بركاتِ انفاسِه القدسيّه ـ از زمرۀ نوادر عرصۀ معرفت و توحيد و ولايت بود كه هم در مقام احاطه به علوم رسميّه و فنون متداوله و متعارفه و هم در مقام تزكيه و كشف حقایق ربوبي و سبحات جمال و جلال الهي گوي سبقت از همگان ربوده، به أقصيٰ مراتب تجرّد و توحيد و ولايت دست يافته بود و بدون شك اگر ايشان را تك‌سوار عرصۀ معرفت و توحيد وولايت بناميم سخن به گزاف نگفته‌ايم.

 مراتب اخلاص و معرفت و اتّصال ايشان به صاحب ولايت كبري در حدّي بود كه اين بنده تاكنون به مقدار و ميزان اطّلاع و اشراف خود بر احوال و شئون علماء بالله و عرفاء الهي، كسي را به رتبه و موقعيّت ايشان نيافته‌ام و سراغ ندارم.

 روزي از ايشان سؤال كردم: آقا جان بهترين كتاب شما از جملۀ تأليفات چه مي‌باشد؟

 ايشان فرمودند: «كتاب لمعات الحسين، زيرا اين كتاب فقط سخنان امام عليه السلام است.» و پس از تأمّل فرمودند: «بعد از اين كتاب، كتاب امام‌شناسي بهترين تأليف من است.»

 اين حقير پس از مطالعۀ اين كتاب شريف گفتم: كسي كه مايل و طالب وصول به مراتب معرفت و توحيد و ولايت است بدون قرائت و تأمّل تامّ در اين كتاب ره به جايي نخواهد برد!

 كتاب حاضر نيز بخشي از مطالب و مباحثي است كه آن بزرگوار در راستاي تثبيت و اثبات مكتب حق و شريعت غرّاء مطرح نمودند كه خود گوياي حقيقت حال و صدق مدّعاي ما مي‌باشد.

 از خداوند متعال براي روح متعالي و قدّوسي آن فقيد سعيد، علوّ درجات و استغراق در بحار انوار تجليّات ربوبي و تنعّم از جميع مواهب و فيوضات صاحبان و متوليّان ولايت مطلقه را خواستاريم و نيز تأسي به شيوۀ مرضيۀ حقّه و پيروي از مباني رصين و متين مكتب توحيد و عرفان را براي جميع دلسوختگان و دردمندان و طالبان اين منهج قويم مسئلت مي‌نمایيم.

بمحمّد و آله الطاهرين و السّلامُ علیٰ جميعِ عبادِ اللهِ الصّالحين

٢٦ رجب ١٤٣٤ قم المقدّسه

و أنا الرّاجي عفوَ ربِّه

سيّد محمّدمحسن حسينی طهرانی

1. . امام‌شناسی، ج 1، ص 31:

   «من در میان شما دو چیزِ بزرگ و سنگین از خود به یادگار می‌گذارم؛ یکی کتاب خدا و دیگری عترت من، یعنی اهل‌بیت من هستند، و این دو هیچ‌گاه از یکدیگر جدا نمی‌شوند تا در کنار حوض کوثر بر من وارد شوند.» [↑](#footnote-ref-1)
2. . این مطلب در جلّد سوّم اسرار ملکوت مطبوع به طور اجمال و نیز در کتاب سیمای عاشورا که در دست تألیف است، به طور تفصیل آورده شده است. [↑](#footnote-ref-2)
3. . امام‌شناسی، ج 7، ص 103:

   «بگو ای پیغمبر: من در برابر رسالت خداوندی، از شما اجر و مزدی نمی‌خواهم مگر مودّت به ذَوی‌القربیٰ را.» [↑](#footnote-ref-3)
4. . مصادر این روایت شریف در کتاب رساله سیروسلوک منسوب به بحرالعلوم، ص ٨٢، تعلیقه، این‌گونه آمده است:

   «در کافى، ج ٢، اصول، ص ١٨ از فُضَیل از أبى‌حمزه؛ و در محاسن برقى، ج ١، حدیث رقم ٤٢٩ در ص ٢٨٦ از ابن محبوب از أبى‌حمزه از حضرت أبى‌جعفر علیه السّلام روایت کرده‏اند که قال:

   بُنِىَ الإسلامُ عَلَى خَمسٍ: عَلَى الصَّلاةِ و الزَّکاةِ و الصَّومِ و الحَجَّ و الوِلایَةِ، و ما نودِىَ بِشَى‏ءٍ [و لَم یُنادَ بِشَى‏ءٍ] کَما نودِىَ بِالوَلایَةِ.

   و نیز در کافى در ص ١٨ و ١٩ و ٢١؛ و در محاسن، ص ٢٨٦ چندین روایت دیگر به همین مضمون با سلسله روات دیگر از حضرت ابی‌عبدالله و حضرت أبى‌جعفر علیهما السّلام نقل مى‏کند.» [↑](#footnote-ref-4)
5. در کتاب اسرار ملکوت جلد سوّم به این نکته پرداخته شده است. [↑](#footnote-ref-5)
6. رجوع شود به معادشناسی، ج ٥، ص ١١٣. [↑](#footnote-ref-6)
7. جهت اطلاع بر کیفیّت انتساب این اشعار به جناب محیی الدین رجوع شود به روح مجرد، ص٤٤٥، تعلیقۀ ٢و٣. (محقق) [↑](#footnote-ref-7)
8. ترجمه: «برخلاف میل و نظر آنان که از حقیقت ولایت دور هستند، من ولای خود به اهل‌بیت علیهم السلام را وسیلۀ نزدیکی خود به پروردگار قرار دادم. زیرا پیامبر صلی الله علیه و آله و سلّم در برابر هدایت مردم مزدی جز مودّت و دوستی ذوی‌القربیٰ درخواست ننمود.» (محقق) [↑](#footnote-ref-8)
9. دیوان ابن‌فارض، ص ٢١٩. مهر تابان، ص 436، تعلیقه:

   «عمر من ضايع شد و بيهوده هدر رفت و به بطلان منقضى شد، چون من از شما بهره‌اى نبردم. آرى! غير از آنچه به من از عقد ولاى عترتِ برگزيده‌شده از آل قُصَىّ (يعنى رسول الله) داده شده است.» [↑](#footnote-ref-9)
10. الکافی، ج١، ص٣١٤. [↑](#footnote-ref-10)
11. امام‌شناسی، ج٥، ص١٤٠. [↑](#footnote-ref-11)
12. سورۀ المائده (٥)، قسمتی از آیۀ ٦٧. [↑](#footnote-ref-12)